

## حق صلح - ۲

جنگ ابتدائی ، جنگ پیشگیرانه ، جنگ صلیبی ، انکار خدا و دین و از خود بیگانه کردنش در بیان قدرت است :

۱ - اصل راهنمایی که مانوئل و مصباح یزدی بکار برده اند، ثنویت تک محوری است. در صورت، حق از آن خدا می شود و او مالک ماکان و مایکون می شود، اما در واقع، خدا خود به دفاع از حق خود توانا نیست. او بی نیاز نیست. خدایی سخت خونریز و نیازمند آنست که جمعی از صالحان و مؤمنان را بر آن دارد که جنگ ابتدائی بر ضد بقیت بشر به راه اندازند و آن را تا زمانی ادامه دهند که زمین از آلودگی های کفر و... پاک شود! اگر فرض کنیم زورپرستانی که خود را مأمور اجرای حکم خدا می دانند، بخواهند برابر رأی مصباح یزدی عمل کنند و ۶ میلیارد انسان روی زمین نخواهند به دین خدا درآیند، نابودی این همه انسان به چند نوع سلاح کشتار جمعی نیاز پیدا می کند و از زمین و جانداران چه بر جا می ماند؟

۲ - اما آنچه مانوئل و پاپ و مصباح و خامنه ای و... نمی دانند و خداوند می داند اینست که به جنگ ابتدائی تنها از موضع سلطه گری می توان دست زد. جنگ ابتدائی بنام حق محال است. زیرا

۲/۱ - خاصه حق ذاتی بودن آنست. اگر این خاصه را نداشت، نه خدا بود و نه آفریده های او و نه پیامبری و نه دین بودند. چرا که اگر حق نبود، دینی نمی توانست بیان آن شود. هستی هوشمند و توانا و دانا و... حق است و آفریده های خود را نیز به حق و بر فطرت خویش آفریده و هر یک را صاحب حقوق فرموده است. هر گاه حقوق را ذاتی حیات آنها نمی فرمود، رابطه آفریدگار و آفریده رابطه حق با نا به حق، یعنی محال می شد. چرا که از حق، حق صادر می شود و روش حق است و حق با حق رابطه برقرار می کند. بدین قرار، چون حقوق ذاتی حیاتند دین، آن را بیان می کند. دین حق نه می تواند بیان ناحق شود و نه می تواند حقوق ذاتی را وضع کند. دین تذکار حق و روش عمل به حق، از جمله از راه وضع حقوق وضعی، ترجمان حقوق ذاتی، است. بدین قرار، پیشی گرفتن در جنگ، آنها را از سوی حق مطلق، خدا، محال است. تشریح چنین جنگی نیز محال است. انسانها بی نیز که عمل به حق می کنند، ممکن نیست بتوانند دست به « جنگ ابتدائی » بزنند. از این رو فرمود: دوست نمی دارد ناموس صلح بدست سر بازان اسلام شکسته گردد.

۲/۲ - عمل به حق خود جوش است اما اقدام به خشونت خودجوش نیست. تضاد و دشمنی بایسته است تا که اراده بر تغییر جهت بخشیدن به نیرو و بکار بردن آن، میسر شود. از این رو، بر اصل توحید که اصل راهنمای اسلام است، ایجاد و بکار بردن خشونت ناممکن است. اما بر اصل تضاد قطعی است. به تصریح قرآن، تضاد و دشمنی تراش، حتی میان دو برادر، شیطان است (سوره های انعام آیه ۱۲۱ و یوسف آیه های ۵ و ۱۰۰ و اسراء آیه ۵۳).

بدین قرار، خداوند از سویی توحید را اصل راهنما و از سوی دیگر « جنگ ابتدائی » را مقرر نمی فرمود. زیرا خداوند می دانست که بر اصل توحید، این حکم ناممکن است.

۲/۳ - جهاد ابتدائی ناقض بسیاری آیات و ناقض حق خدا است :

- ناقض سوره کافرون (دین شما را و دین من مرا و...) است که واضح اصل کثرت گرائی است.
- ناقض اصل لا اکره فی الدین است.

- ناقض حق هدایت است، هدایت خدا و هدایت هر کس که خود خویشتن را هدایت می کند. (از جمله آیه ۱۰۸ سوره یونس)

- ناقض آیه ۵۶ از سوره قصص و بسیاری آیه های دیگر است :

پیامبر چنین نیست که هر کس را بخواهی بتوانی هدایت کنی.

جنگ پیشگیرانه اختیار هدایت را از خدا و انسان نمی گیرد تا به پیامبر (ص) بدهد بلکه از خداوند و انسان می ستاند تا به قدرت (زور) بدهد.

- ناقض آیه ۷۶ سوره نساء است : هدایت خداوندی به شاکر و کفور داده شده است. پس این کفور است که حقوق و آزادی خویش را از یاد می برد و به قدرتمداری، هدایت خداوند را گم می کند.

- ناقض آیه ۱۵ سوره زمر است :

شما مشرکان هر کس، غیر از خدا را می خواهید پرستید. با آنکه بنا بر آیه ۱۷ همین سوره، بحق، می فرماید، غفلت از هدایت خداوند، در آمدن به بندگی طاغوت است و رها شدن از این بندگی، باز یافتن هدایت خداوند است.

- ناقض اختیار دوستی با کافرانی است که دشمنی را روش نکرده اند (ممتحنه، آیه ۸) است:

«خدا از تکوینی کردن و انصاف ورزیدن با آنکسان که در کار دین با شما جنگ نکرده و از دیارتان بیرون نکرده اند، منع تان نمیکند که خدا انصافگران را دوست میدارد.»

ممتحنه ۹ :

خدا فقط از دوستی کردن با آنکسان، که در کار دین با شما جنگ کرده و از دیارتان بیرونتان کرده و در کار بیرون کردنتان معاونت کرده اند، منع تان میکند و هر که با ایشان دوستی کند، خودشان ستمگرانند.»

جهاد ابتدایی کردن به جنگ نیست، استقامت در برابر زورمداری است :

و چون به سراغ قرآن برویم، از این واقعیتها سر در می آوریم :

۱ - جهاد نخست استقامت است در برابر زورمداری. هر گاه غفلت از حقوق و آزادی خویش، آدمی را در بیراهه زورمداری انداخت، کوشش برای بدر آمدن از غفلت، جهاد اکبر است. هر گاه زورمداری خود این کار را نکرد، به یاد آوردن آزادی و حقوق او و اظهار حق در برابر او جهاد افضل است. و کوشش روز مره در رشد، جهاد است. بدین قرار، جهاد کوشش مستمر در ادامه راه رشد است. در این راه، جنگ ابتدائی مورد پیدا نمی کند. جنگ وقتی مورد پیدا می کند که قدرتمدارهای ضد رشد، راه را بر بندند و بخواهند آزادگان را به بیراهه زورمداری بکشانند. هر گاه چنین شد، جهاد، خستی کردن زور زورگویان می شود. آن جهاد که قرآن مقرر می کند، این جهاد است که فرمود :

• در ماه محرم جنگ گناه بزرگ است اما بستن راه خدا و کفر به او شکستن حرمت مسجد الحرام و بیرون کردن اهل آن ، گناه بزرگ تری است و این فتنه، بزرگ تر از قتل است ( بقره، آیه ۲۱۷ ) . بنا بر این آیه، جنگ ابتدائی را زورمدارها آغاز می کنند . بنا بر آیه های دیگر نیز، آتش فتنه جنگ را طاغوت و شیطان و پیروانش روش می کنند :

• پیروان طاغوت در راه طاغوت و مؤمنان به خداوند، در راه خدا می جنگند اما این طاغوتیان هستند که دست به جنگ می زنند : « شما را چه می شود که در راه خدا و به خاطر مردان و زنان و کودکان مستضعفی نمی جنگید که از خدا می خواهند آنها را از دیار تحت سلطه ظالمان بدر برند و از سوی خود برایشان ولی و یاری رسانی قرار دهد ؟ آنها که ایمان آورده اند، در راه خدا و آنها که کفر ورزیدند در راه شیطان جنگ می کنند . پس با اولیاء شیطان بجنگید که کید شیطان ضعیف است » ( سوره نساء آیه های ۷۵ و ۷۶ ) .

• بنا بر آیه ۱۳۷ سوره انعام، این مشرکان هستند که قتل فرزندان و شرکاء را زینت می انگارند .  
۲ - آیه ۱۹۵ سوره بقره « و بجنگید با آنها تا فتنه از میان برخیزد و دین از آن خدا شود . پس اگر باز ایستادند ، باز ایستید زیرا دشمنی جز با ستمکاران روا نیست » نخست پاسخ ها را که داده اند، می آورم :

\* در تفسیر آیه، مرحوم طالقانی توضیح می دهد که « فرمان قاتلو که در دو مرحله نفی و اثبات است ، « لاتکون فتنه و یکون الدین لله » ، فرمان جهاد با شرک و کفری نیست که در مرتبه عقیده و فکر باشد و از آن تجاوز نکند . « فان انتهو فلاحدوان الا علی الظالمین ... » تفریح و تعلیل برای جواب شرط مقدر است . حصر عدوان بر ظالمین دلالت دارد بر این که تا مشرکین دست به ستم باز نکرده اند و در حد عقیده ایستاده اند، آزادند . پس اگر باز ایستادند، شما هم باز ایستید . چون عدوان جز بر ستمکاران روا نیست .»

\* اما طباطبائی صاحب المیزان، فتنه را شرک و بت پرستی می داند و در بیانی نه چندان روشن ، حد جنگ را زمانی قرار می دهد که مشرکان دست از عقیده خود بردارند .

قول طباطبائی ناقض بسیاری از آیه های قرآن است و حق با طالقانی است . زیرا  
۲/۱ - این آیه دنباله آیه های ۱۹۰ به بعد است . بنا بر آیه ۱۹۰ سوره بقره، به جنگ ابتدائی کسانی دست زده اند که به جنگ مسلمانان آمده اند . چرا به جنگ با مسلمانان آمده اند؟ زیرا خواسته اند آنان را ناگزیر کنند دین خود را رها کنند. به سخن دیگر، چون گذشته، اختیار دین مردم در دست آنها باشد . فتنه ای که هر دو مفسر از آن غفلت کرده اند، این فتنه است .

۲/۲ - در آیه نیامده است که به جنگید تا همه به دین خدا فرموده در آیند . در آیه آمده است « بجنگید تا دین از آن خدا شود » . بنا بر این،

• آن طور که طباطبائی پنداشته است، زمان پایان جنگ، زمان دست برداشتن جنگ طلب زورمدار از باور خود نیست . زیرا امر به محال است، چرا که ایمان امری درونی است و کسی از درون دیگری آگاه نمی شود .

ب - چنین جنگی ، جنگ همه با همه تا نابودی همه می شود. وضعیت عراق و افغانستان امروز را تا نابودی هر جنبه ای در این دو کشور می گرداند. از مؤمن و نا مؤمن کسی برجا نمی ماند . زیرا هر کس به خود حق می دهد، خود را مؤمن و دیگری را کافر و جنگ با او را واجب بشمارد .

• زمان پایان جنگ، زمان دست کشیدن متجاوز از جنگ، آنطور که طالقانی دانسته است، نیز نیست . زیرا علت را رها کردن و به درمان معلول پرداختن، یا آب در هاون کوبیدن است . آیه صریح است :

فتنه از میان بر خیزد و دین از آن خدا بگردد . چه وقت دین از آن خدا می شود؟ هرگاه به شهادت زمان خود و زمانهای پیشین تأمل کنیم و به حتی از حقوق انسان که گزینش باور خویش است، عنایت کنیم، پاسخ را صریح و روشن می شنویم :  
دین وقتی از آن خدا می شود که از دست قدرت مدارهای سلطه جو بدر آید . به سخن دیگر، هر زمان دین در مالکیت قدرت و وسیله توجیه آن شد و اختیار باور انسان از او سلب شد، دیگر در مالکیت خدا نیست . در حقیقت، بنا بر سوره کافرون، دین کافر او را و دین مؤمن او را هستند . پس فتنه، تعدد باور ها نیست . وسیله جنگ شدن باور و ادعای مالکیت آن را کردن است .

بدین سان، پرسشی که از قرآن باید کرد اینست : غاصب دین کیست ؟ پاسخ قرآن به این پرسش صریح است  
الف - جز قدرت ( زور ) هیچ غاصب دیگری وجود ندارد .

ب - هر بار که دین وسیله ایجاد و بکار بردن زور شد و جنگ ابتدائی و جنگ پیشگیرانه را توجیه کرد، غصب شده است . پس فتنه، غصب دین خدا توسط قدرت است و رفع فتنه ، آزاد کردن دین و باور از بند قدرت و استقرار حق آزادی گزینش باور است : جهاد آزاد شدن است، خشونت زدائی و در آمدن به فراخانی لااگره است :

## و لااگره فراخانی بی انتهای آزادی است :

بدین قرار، آیات قرآنی در بیان این واقعیت که زور در کار آوردن ناتوانی است و ایستادگی در برابر زورگو توانائی است، صراحت دارند . عقل آزاد با ساختن و عقل قدرتمدار با ویران کردن آغاز می کنند . استقامت در برابر زور، جهاد و جهاد افضل و جهاد اکبر است وقتی به خشونت زدائی راه می برد . از این رو است که خداوند هشدار و نوید می دهد ( سوره مائده آیه ۶۴ ) :  
« یهودیان گفتند : دست خدا بسته است ... هرگاه آتش جنگ بر ضد مسلمانان را برافروختند، خداوند آن آتش را خاموش می کند .»

آیه بیان این واقعیت است که ایستادگی از موضع حق ، چنان که ابراهیم ( ع ) ایستاد، آتش خشونت را خاکستر می کند . چرا که رویارویی حق جویان با زورباورانی که آغازگر جنگ می شوند، رویارویی دو زور نیست . رویارویی توانائی با ناتوانی است . رویارویی روشنائی حق با تاریکی ناحق است . تاریکی یارای پیروزی بر نور را ندارد . چرا خود نبود نور و با بود نور از میان می رود . بدین سان که

الف - زورباور نیز آزادی و حقوق ذاتی دارد و جهاد افضل آگاه کردنش از آزادی و حقوق خویش است .  
ب - استقامت در برابر زور زورگو، سبب انحلال قدرت می شود . چرا که قدرت از قاعده مقاومت شکستن و بر خود افزودن پیروی می کند . پس هرگاه نتواند بر خود بیفزاید، محکوم به انحلال می شود . بدین خاطر است که جهاد بمنابۀ دفاع در برابر تجاوز و استقامت در برابر قدرت سلطه جو، در جنگ دفاعی ناچیز نمی شود . در حقیقت، هرگاه قدرتمدار متجاوزی زور در کار آورد، یکی از حالت های زیر وقوع می باید :

۱ - هدف تخریب پذیر است : زوری که بر آن وارد می شود، ویرانش می سازد. تخریب هدف با از دست رفتن نیروئی که آن را ویران ساخته و بی آمدهای ویران گر آن بر بکار برنده، حاصل های بکار بردن زور هستند. در صورتی که هدف نیز، در برابر، زور بکار برد، اندازه ویرانی و مرگ بزرگتر می شود.

۲ - هدف تأثیر پذیر نیست : در این حالت، هرگاه زوری که وارد می‌شود، گریزگاه دیگری نیابد، به بکار برنده باز می‌گردد. واکنش هدف، می‌تواند شدت بازگشت زور را کمتر و یا بیشتر کند. در این حالت، تخریب یک جانبه است و می‌تواند کم یا زیاد شود اگر هدف نیز نیروی برای بازگرداندن زور به زورگو، بکار برد یا نبرد.

۳ - هدف می‌تواند زوری را که بر آن وارد آمده بی اثر کند. اندازه ویرانی باز هم کمتر می‌شود. زور وارد آمده تباہ می‌شود و بی آمدهای آن بر بکار برنده می‌تواند ویران ساز و یا آزادساز باشد.

۴ - هدف می‌تواند زوری را که بر آن وارد می‌شود به نیرو بازگرداند و آن را در سود خویش و یا سود مشترک بکار اندازد و ویران سازی را به سازندگی برگرداند: باز یافتن آزادی و رشد در آزادی.

۵ - هدف می‌تواند با آزاد کردن بکار برنده زور از ساختن و بکار بردن زور، دو نیروی او و خویش را در رشد مشترک بکار اندازد.

حالت‌های سوم تا پنجم، بخصوص حالت‌های چهارم و پنجم مصداق (سوره سجده آیه ۳۴) هستند که ترجمه قسمتی از آن، اینست:

« نیکی را با بدی برابری مساز. بدی را به بهترین روش، دفع کن تا دشمن نیز با تو دوست بگردد ».

اینک که روشن گشت مانوئل به مصداق (سوره نمل آیه ۲۷) شاهان و حاکمان چون به کشوری در آیند، آن را فاسد می‌کنند بنا بر این قاعده که قدرت تا ویران نکنند، ایجاد نمی‌شود و بزرگ نمی‌گردد، و نیز امثال خامنه ای و مصباح یزدی، در باره جهاد و خشونت، از راه قلب رهنمود قرآن، فساد در دین و دنیا می‌کنند و پیش از آنکه پیرسیم چرا چنین می‌کنند، به استناد آیه های قرآن، یک رشته از خشونت زدائی‌ها را در قلمرو های مختلف، فهرست می‌کنیم:

از آنجا که روشهای خشونت زدائی را هم در انقلاب اسلامی و هم در کتابهای عقل آزاد و عدالت اجتماعی و کرامت انسان آورده ام، در این جا به موارد خشونت زدائی بسنده می‌کنم:

#### \* در قلمرو عقیده و میزان عدالت که لا اکراه است :

آیه هایی که در باره جهاد و جنگ و هدایت نقل شدند، روشن می‌کنند که هرگاه مقصود از « لا اکراه » تنها این بود که نباید کسی را به زور به دین گرواند، آیه هایی که مخاطب آن پیامبر هستند (نمی‌توانی کسی را هدایت کنی، هادی و وکیل و نصیر و... نیستی) و آیه هایی که تصریح می‌کنند هر کس خود خویش را هدایت یا گمراه می‌کند، رسا تر بودند. در عوض، اگر اسلام دین حق باشد - همان سان که قرآن بر آن تأکید می‌کند -، پس،

الف - می‌باید عمل به رهنمودها، عمل به حق باشند و از آن جا که وسیله حق، حق است، عمل به رهنمود هم نه تنها نیاز به اکراه نداشته باشد، بلکه نبود ضرور را ضرور بگردانند.

ب - بنا بر توضیحی که داده شد، اگر حقوق ذاتی حیات انسان نبودند، دین موضوع پیدا نمی‌کرد، پس « در دین اکراه نیست » می‌باید خشونت و قدرت (= زور) زدائی رهنمودهای قرآن را تشکیل داده باشند و چنین است:

۱ - نفی فرعونیت و اسطوره سازی و اسطوره پرستی و تمامی نمادهای قدرت که، در پوشش دین یا مرام، دم از خدائی و یا نمایندگی از خدا و ولایت مطلقه بر انسان می‌زنند.

۲ - منع تبلیغ دروغ و سانسور و انواع روشهای ویرانگر بنام دین یا مرام.

۳ - شکستن عهد

\* در قلمرو سیاسی :

- ۴ - نفی استبداد که بدخیم ترین آنها فرعونیت یا استبداد فراگیر و ولایت مطلقه یک فرد بر یک جامعه است.
- ۵ - جنگ و خون ریزی و ویرانی به قصد سلطه بر دیگران.
- ۶ - انواع دیگر زورگویی ها.
- ۷ - ایجاد ستون پایه های قدرت، از جمله دستگاه قضائی بمثابه آلت قدرت.

#### \* در قلمرو اجتماعی :

- ۸ - قتل نفس که کشتن یک تن را با کشتن همه انسانها برابر می‌شمارد.
- ۹ - کشتن فرزندان
- ۱۰ - خشونت های جنسی
- ۱۱ - ازدواج اجباری

#### \* در قلمرو اقتصادی :

- ۱۲ - تعدی از راه کم فروشی
- ۱۳ - انحصار امتیازها و تحمیل فقر به جامعه.
- ۱۴ - دزدی و گنج اندوزی و قارون صفتی.
- ۱۵ - بهره کشی و برداشتن بخشی از سعی و کار دیگران.
- ۱۶ - انواع ۴۶ گانه توسل به زور (در اشکال گوناگون) برای دزدیدن حاصل کار دیگران.

#### \* در قلمرو فرهنگ :

- ۱۷ - نفی تحمیل باور از راه فریب و دیگر اشکال زور.
- ۱۸ - نفی فرآورده های زور که منطق صوری به آنها لباس « فرهنگی » می‌پوشاند.
- ۱۹ - منع انواع سانسورها که انسان فرهنگ ساز را عقیم می‌کنند. به تریبی که انسانها بتوانند قولها را بشنوند (= تأمل و تدبر در آنها) و بهترین سخنها را بر گزینند (آزادی جریان اندیشه ها)
- ۲۰ - منع جادوگری و دیگر اشکال فریب

#### \* در قلمرو رابطه با طبیعت و جانداران :

- ۲۱ - شناختن حق طبیعت به عمران و بر انگیزتن انسان به ادای این حق. بنا بر این، منع انواع تخریب ها (تبدیل زمین آباد به زمین سوخته، خشکاندن زمین، آتش زدن جنگلها، آلودن محیط زیست).

۲۲- منع شکار ( آنهم شکار بی اندازه . بطوری که نسل بسیاری از آنها از بین برود و تعادل زیست محیطی برهم خورد . برای نمونه در حال حاضر، بنا بر آخرین آمار گیری، چنانچه ماهیگیری خارج از اندازه، با روشی ادامه یابد که تا به حال شرکتهای بزرگ صنعت ماهی پیش گرفته اند، تا سال ۲۰۴۸ نسل تمام آبزیانی که قابل استفاده برای بشرند بر خواهد افتاد! ناگفته پیداست که فاجعه ای که از رهگذر بهم خوردن تعادل در اکوسیستم دریاها و اقیانوسها ببار خواهد آورد، برای بشر امروز تصور ناکردنی است. و نیز در صفاتی که قرآن برای ایمان و مؤمن می شمارد، زور و خشونت ورزی نیست . و صفاتی که نامؤمن را به آنها متصف می داند، یکسره زور ورزی در اشکال و انواع گوناگون آنست . بدین فرار، دین بیان آزادی و روش برخورداری از حقوق و زندگی بر اصل توحید، بمعنای بازیافتن زندگی فطری از راه رها شدن از تنگنای قدرتمداری و خشونت و درآمدن به بی کران لاکراه است .

پرسی که پاسخ می طلبد :

مانوئل در شش قرن پیش از این و پاپ و خمینی و خامنه ای و مصباح یزدی و... امروز، چه سودی در قلب خشونت زدائی که رهنمود قرآن است، به خشونت گرائی داشته است و دارند ؟  
\* هرگاه پاپ می خواست انسانیت را به خشونت زدائی بخواند، بیقین، اسلام را در آئین خشونت ناچیز نمی کرد . به جای تکرار دروغ سازبهای یک منتقل، نوشته ای نظیر این نوشته را در دانشگاه قرائت می کرد . می توان تصور کرد چه ضربه بیدارباشی می شد اگر پاپ بجای تکرار یک قلب حقیقت، حقیقت را می یافت و اظهار می کرد . بسا به او می گفتند : پس چرا به دین حق نمی پیوندند ؟ اگر او به مقام پاپی نچسبیده بود، دست کم می توانست بگوید حق صلح ایجاب می کند که حقوق انسان و صاحبان حیات را هر دینی گفته باشد بازگویم تا دینها و مراهها، در این حقوق اشتراک بجویند .  
در توجیه عمل او گفتند و نوشتند که او تکران گسترش اسلام است . اما اگر او تکران گسترش اسلام بمثابه آئین خشونت بود، به رسانه های گروهی غرب، کار زار تبلیغ شبانه روزی « اسلام خمینی و خامنه ای و مصباح و بن لادن » نمی پیوست . در مقام شکستن سانسور، از اسلام بمثابه بیان آزادی و حقوق سخن بمیان می آورد . وقتی بدانیم و بیرسیم از چه زمان، تبلیغ اسلام بمثابه آئین خشونت رونق گرفت ؟ علت قلب حقیقت را بهتر در می یابیم :

از زمان انقلاب ایران که، طی آن، ملتی بطور خود جوش به جنبش خویش سازمان داد و خشونت را بی محل گرداند و گل را بر گلوله پیروز کرد، اسلام بمثابه بیان آزادی، غرب سلطه گر را در ترس فرو برد . این شد که القای زورمداری و خشونت را روش کرد . روی آوردن آقای خمینی و ملاتاریا به تصرف دولت، از راه بحران سازی ( گروگانگیری و محاصره اقتصادی و جنگ ۸ ساله و اعدامها و کشتارها و... و صدور حکم اعدام سلمان رشدی ) و تقدیس کینه و خشونت، هم نیاز ملاتاریا را به خشونت برای تصرف دولت و استقرار استبداد بر می آورد و هم نیاز غرب را به برابر کردن اسلام با خشونت . از زمان سقوط امپراطوری روسیه، این نیاز برای توجیه سلطه گری فزونی گرفت . در قلمرو اسلام، سازماندهی خشونت، ملتها را از صحنه بیرون راند و در قلمرو جهان، برای قدرتمدارهای غرب، ضد دلخواه را پدید آورد . پیدایش نظریه روبروئی تمدنها و ... و اینک ورود پاپ به صحنه، گویای نیاز شدید غرب سلطه گر به برابر کردن اسلام با آئین خشونت است . به تریبی که دیدیم، در زمانی هم که مانوئل مباحثه خود ساخته را می ساخت، غرب مسیحی در برابر گسترش اسلام در موضع دفاعی بود . در نتیجه، هم آن روز و هم امروز، اصلی که بر آن این تقلب انجام گرفته است و می گیرد، ثنویت تک محوری ارسطویی و منطقی صوری او است . چنانکه خمینی و خامنه ای و مصباح یزدی و... نیز با آن اصل و این منطق تقلب می کنند و اسلام را آئین خشونت می گردانند . چرا ؟

\* زیرا، به تریبی که تبیین شد، بر اصل توحید، با خشونت آغاز کردن محال است . به سخن دیگر، بر این اصل، قدرتمداری را رویه کردن منحل و جهاد و جهاد افضل و جهاد اکبر برای انحلال قدرت ممکن می شود . پس، « النصر بالرب » و « حرکت قسری » و « جنگ ابتدائی » ترجمان نیاز اسلام به استقرار نیستند . بیانگر وسیله کردن اسلام و از خود بیگانه کردنش در آئین خشونت، بقصد استقرار استبداد فراگیر و توجیه جنایتها و فسادها و خسارتها و به ذلت نشانیدن مردم با عزت و مقام بخشیدن به اراذل ( نمل آبه ۲۷ ) هستند . یک بار دیگر یاد آور می شوم که محوری که آقای خمینی را بر آن داشت که از مخالفت با ولایت فقیه تا موافقت با ولایت فقیه بمثابه « اجرای قانون اسلام » و عدول از آن و تهدد به ولایت جمهور مردم و شکستن عهد و بازگشت به ولایت فقیه و دم زدن از ولایت مطلقه فقیه، تغییر کند، قدرت و امکان دسترسی به آن بوده است . در این آرای ضد و نقیض و تجربه ولایت مطلقه فقیه که تأمل کنیم، می بینیم:

۱- ولایت جمهور مردم که شرکت در مدیریت کشور بر میزان داد و ووداد است، بی نیازی از خشونت و پیروزی گل بر گلوله شد .  
۲- ولایت مطلقه فقیه سلب این حق از مردم و طلب تابعیت و اطاعت مطلق از آنها و روش شدن خشونت است که جامعه ایرانی، پیش از این، هرگز آن را تا بدین حد به خود ندیده بود .  
طرفه این که در فقه نیز، اصل بر اینست که کسی را بر دیگری سلطه نیست .

هشدار به مردم ایران و مسلمانان و جهانیان :

انجام این تحقیق و کوشش در دریدن لباس دروغ، خود کاری بس به صواب است و متضمن خاطر نشان کردن حقوق انسان ، فردی و جمعی و مسئولیت ها به شما ایرانیان و شما مسلمانان و شما جهانیان است. صلح حتی از حقوق انسان است . در حال حاضر، غرب مسیحی و یهودی در قلمرو اسلام است که خون می ریزند . اما در این قلمرو، اسلام را توجیه گر کورترین خشونت‌هایی کرده اند که گروههای خشونت طلب ، اسلام را وسیله توجیه آن کرده اند.

هشیار باشیم ! اگر آقای بوش جنگ و خشونت را روش استقرار مردم سالاری ادعائی کرده است، اگر با دستگاه تبلیغاتی غرب، از همه نوع، در کار تبلیغ اسلام بمثابه آئین خشونت هستند، دلیلی جز این ندارد که انحلال یکی از دو ابر قدرت و انحطاط تنها ابر قدرت برجا مانده ، برای جهانیان فرصت رشد در آزادی و شرکت مردم سالارانه در اداره جهان و بیرون کشیدن محیط زیست از کام مرگ - که حتی آقای بلر نیز نسبت به آن هشدار می دهد - را فراهم آورده است .

از آنجا که بحران سازی، ایران را در معرض محاصره اقتصادی و بسا جنگ قرار داده است، بر عهده مردم ایران است که رأی وجدان جمعی خویش بر محکوم کردن ایجاد و تشدید بحران اتمی را به اجرا گذارد و وطن خویش را از بحران و خطر بیرون برند . آئین خشونت را که استبدادیان از اسلام ساخته اند، نفی کنند و برخیزند و استبدادیان تگون بخت را که بهترین فرصتها را می سوزانند، برانند . بدانند که مسئولیت جهانی نیز دارند و بنا بر این مسئولیت، بازگرداندن اسلام به طبیعت خود، بیان آزادی ، از راه استقرار ولایت جمهور مردم و تغییر نظامی اجتماعی - سیاسی نیمه بسته ای که قائمه هایش ستون پایه های قدرتمند، به نظامی باز و تحول پذیر، دنیای مسلمان و جامعه جهانی را به رشد در آزادی و عمران طبیعت بخوانند .